

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین یوم وېر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - ۱۴ آگست ۲۰۱۵

آتش اندر آتش اندر آتش است!!!

هوادر بس گرانقدر پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" از آسترلیا، که گاهگاه اشعار ناب شعرای افغان را جهت نشر میفرستد، قطعه شعر بیحد زیبا و سوزناک استاد کابلزاد زمانه، استاد خلیل الله خلیلی، را از دفتر هفتم (سال چهارم) ماه اسد (مرداد ماه) ۱۳۶۴ مجله "روزگار نو" چاپ ایران سکن کرده فرستاده است، که اینک به دست این درویش تایپ گردیده و در هیئت و رونق همیشگی پورتال و درخور شأن این پارچه شاهوار عرضه میشود.

این شعر کم همتا در صفحات ۵۵۲ تا ۵۵۵ کلیات استاد خلیلی - به اهتمام عبدالحی خراسانی^۱ - ضمن مجموعه «مثنوی شبهای آوارگی» و زیر عنوان «پاسخ خلیلی به یکی از دوستان» آمده است. همین پارچه سخنگوی - که در هیئت مثنوی سروده شده - در مجله "روزگار نو" زیر عنوان "سربسر دنیای ما در آتش است آتش اندر آتش اندر آتش است" درج شده است. باید تذکر داده شود، که این شعر استاد در هردو منبع فوق مغلط آورده شده است، اگرچه اشتباهات در "روزگار نو" به مراتب بیشتر دیده میشود.

بدین وسیله پارچه عظیم النظیر استاد سخن را در کمال امانتداری با تصحیح دقیق و نظم و آرایشی که شیوه منحصر به فرد پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" است، تقدیم پیشگاه اشرف شعردانان و ادبخواهان میکنم.

میخواهم جداً تذکر بدهم، که سراسر این کلیات فخیم، مشحون است از اغلاط املائی و اغلاطی که حتی بعضاً به وزن عروضی اشعار صدمه میزنند. مُراعات نکردن مراتب املائی که با کلمات مختوم به "های ملفوظ" و "های غیر ملفوظ" ارتباط میگیرند، درین کتاب نیز - به مانند اکثریت مطلق تا عموم و کل آثار منظوم و منثور هموطنان گرانقدرم - موفور و در شکل دلخراش و گزنده ای به چشم میخورد. از اعماق دل و از منتهای رواداری امیدوارم، که این یادآوری دلسوزانه و اصلاحی در چاپهای بعدی این کتاب عزیزالقدر و بلکه در هنگام تدوین و نشر عموم آثار خرد و بزرگ دری/ فارسی مدّ نظر گرفته شود!!!

^۱ - کلیات اشعار استاد خلیل الله خلیلی، به کوشش: عبدالحی خراسانی، چاپ اول ۱۳۷۸، نشر بلخ، وابسته به بنیاد نیشاپور، تهران

در "روزگار نو" این مقدمه منثور هم مندرج است:

«در شهریور سال قبل، آقای مؤید ثابتی، نامه ای به نظم خطاب به استاد خلیل الله خلیلی، برای مجله "روزگار نو" فرستاده بودند، که در دفتر هشتم سال سوم مجله به چاپ رسید. اینک استاد خلیلی که به علت مسافرت، این شماره به موقع به دستشان نرسیده بود، مثنوی در پاسخ سروده اند، که این مثنوی به همان سوز و حال و دردناکی قصیده پر جوش و خروش خاقانی ست که:

بر دیده من خندی کاینجا ز چه میگیرید
خندند^۲ بر آن دیده؛ کاینجا نشود گریان

« (ختم مقدمه "روزگار نو")

و اینک آن پارچه پرسوز و شهوار شهسوار شعر زمانه، استاد ما، "خلیلی افغان":

آتش اندر آتش اندر آتش است!!!

ای مؤید! ای سخندان بزرگ	ای سخندان خراسان بزرگ
بی گمان تأیید حق در کار تست	کاین اثر در گرمی گفتار تست
شعر تو آتش به بنیادم فگند	مهرآسا جلوه بر جانم فگند
دست من بگرفت و بردم پا به پا	در گذشته سالها و حالا
در دیار خاطرات مرده ام	در دیار سیل آفت برده ام
با تو بوسیدم در سلطان طوس	شهر آن زیباتر از زیبا عروس
با تو رفتم در هرات باستان	مهد مردان جلوه گاه راستان
با تو دیدم کوه گازرگاه را	خوابگاه خواجه عبدالله را
در حریم حضرت جامی شدیم	همکلام عارف نامی شدیم
با تو جستم مرقد محمود را	خانقاه خواجه مجود را
با سنائی گفت و گوها داشتیم	از می وحدت سبوها داشتیم
یاد دادی شهر زیبای مرا	بوسه گاه آرزوهای مرا
کابل من آشیان جان من	نوربخش مشعل ایمان من

^۲ - این قصیده در دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی، انتشارات زوار، چاپ سوم ۱۳۶۷، تهران، معنون به "ایوان مدائن" و بیت برگزیده مجله "روزگار نو" از همین قصیده است، مگر مصراع دوم در دیوان به شکل ذیل آمده است:

گریند بر آن دیده؛ کاینجا نشود گریان

با تأسف که در "روزگار نو" حتی همین یک بیت سمبولیک خاقانی را هم با نظم و رونق اصلی و شعری آن نیاورده اند.

آن که چون کردم به هستی دیده باز
 هستی من خاکزاد راه اوست
 آن که در دامن این گردان سپهر
 زاسمانش یافت ره سوی جمال
 جعبه دل را چو من بشگافتم
 مرغ شبخوانش مرا شبخیز کرد
 یافتم زان کوهسار چرخسای
 روده‌ها شور جنونم یاد داد
 داد فیض ابره‌ایش در بهار
 تاهنوز آن فیض سرمد هر سحر
 هست در چنگ عقابانش اسیر
 ذره ذره، هستیم از خاک اوست
 از غزالانش غزل آموختم
 این غزلها، یار شبهای من است
 شعر شیوای تو آواز دل است
 دیدی آخر کاین دغلبازان عصر
 آتشی از شیطننت افروختند
 آن بناهایی که دیدی چون بهشت
 بر زمین پاک ما یک سنگ نیست
 بر گل و ریحان ما یک برگ نیست
 شهرها در شهرها ویران شده
 کس نگیرد بوسه از روی یتیم
 آنچه بر جا مانده زان کشور نشان
 جسم سیمینی، که رخت پرنیان
 خفته در خون بر فراز خارها
 ای بسا پُرده نشینان حرم
 منبر توحید را سیلاب برد
 آتش اندر خانه یزدان زدند
 آن خروشان روده‌های سیمگون
 بر زمین پاک آن بُردم نماز
 جبهه من فرش بر درگاه اوست
 شمس تابانش مرا آموخت مهر
 خاکپرداز زمین مرغ خیال
 عشق را از دولت او یافتم
 ناله هایم را اثرانگیز کرد
 ناوک اندازان شب را زیر پای
 ناله های گونه گونم یاد داد
 درس باریدن به چشم اشکبار
 مینماید دامنم را پرگهر
 این دل چرخ آشنای نکته گیر
 شور مستی در مَیم از تاک اوست
 از پلنگانش جدل آموختم
 مونس آوارگیهای من است
 خامه تو زخمه بر ساز دل است
 گربگان صحنه آریان عصر
 خرمن هستی ما را سوختند
 نیست برجا زان همه جز سنگ و خشت
 کاندران خون شهیدی رنگ نیست
 کاندران منقوش نام مرگ نیست
 کشوری در حکم گورستان شده
 در شبستان غم ما جز نسیم
 قلب پرداغ است و قلب خونفشان
 از لطافت بوده بر دوشش گران
 طعمه بهر گرگها گفتارها
 داده جان در تیغ بیداد و ستم
 خانقاه اهل دل را آب برد
 شعله ها در حضرت قرآن زدند
 سربسر آغشته با زهر است و خون

کس نیفروزد به شهر ما چراغ
 پرتوی گر شب دران تیره فضا است
 جنگجویان دلیر صف شکن
 گر صدائی میرسد آنجا به گوش
 یار رسد از قتلگاه شیرها
 سربسر دنیای ما در آتش است
 "گر به گوشم شرح آن بیمار شود"
 ای سخنهای تو جان آویز من
 از خجسته نامه ات جان یافتم
 عرض این نامه اگر تأخیر شد
 آن سوی خیبر بود مأوای من
 بی وطن را هیچ جا آرام نیست
 من درینجا از جهان بیگانه ام
 بیگمان اینجاست روشن آسمان
 کاخها تا آسمان افراشته
 مردمش رایت کشیده تا به ماه
 سازها برپاست، اما سوز نیست
 جبرئیلش را نباشد در نفس
 او فقط در بند دنیای خود است
 «ما ز یاران، چشم یاری داشتیم
 هیچ کس با ما وفاداری نکرد
 ما به خون خفتیم و کس یاری نکرد

کار ما با کاردانان قضا است

کارساز بیکسان لطف خداست

(امریکا - نیوجرسی)